

هو العليم

علم به تقيید از طرق غیر ظاهر

و بحثی درباره حجیت فعل و تقریر معصوم

علیه السلام

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید -

جلسه صد و چهل و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در اطلاق به اطلاق بدوی و به اطلاق
استداده‌ای رسید. عرض شد بنا بر مسلک مرحوم
شیخ شرط اطلاق در قضیه مطلقه، عدم قرینه مؤبّده
است. مرحوم آخوند شرط اطلاق را عدم قرینه در
مقام تخاطب فرمودند. با توجه به اختلاف در مقام
تخاطب بین اوامر و نواهی مولویه شرعیه و اوامر و
نواهی مولویه عرفیه، صحت و رجحان فرمایش
مرحوم شیخ بر مرحوم آخوند مبین می‌شود و آن
مطلب برگشتش به این است که در مقام بیان احکام
چنانچه ما قائل به نسخ نباشیم؛ بلکه قائل به
تخصیص در ازمان باشیم، این مقام اطلاق به واسطه
امر مولا و شارع از ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم و تخصیص آن از جانب امام علیه السلام
عبارۀ اخرای همان نسخ است، نه آن نسخی که به
معنای تبدل کلی حکم باشد، بلکه نسخ به معنای
همان تخصیص در ازمان است.

علم به تخصیص از طریق غیر ظاهر

ولی در اینجا نکته‌ای که به نظر می‌آید قبل از اینکه وارد بحث اطلاق بشویم این است که با توجه به اینکه منظور مولا از القاء عام، آن مصادیق خاصه او و استثناء بعضی از موارد است، اگر چنانچه فردی از مکلفین اطلاع بر این تخصیص داشته باشد، نه از طریق ظاهر، بلکه عالم به نفس مولا و به حقیقت تشریع در عالم انشاء عالم باشد تکلیف او چیست؟ این مطلب در مورد اطلاق هم به چشم می‌خورد؛ در مورد اطلاق بنا بر هردو مسلک و هردو مبنا...

توضیح مسئله بنابر مبنای مرحوم آخوند

البته با آن مبنای مرحوم آخوند خیلی منافاتی ندارد؛ به جهت اینکه مرحوم آخوند قائل هستند به اینکه اطلاق **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** منعقد است و برای تحقق اطلاق، عدم وجود قرینه صارفه در مقام مخاطب کفایت می‌کند و لهذا اگر مقیدی مَضَى الزمان و بعد از زمان، مقیدی برای این مطلق بیاید، در اینجا مکلف حکم به تقید بعد اطلاق را می‌دهد؛ این مسئله روشن است. بنابراین خود مطلق در زمان خود

اطلاق در مقام عمل، جمیع افراد و مصادیق خودش را بنا بر نحو تواطی شامل است و بعد این مطلق در مقام تقیید به موارد خاص مقیّد می‌شود و همین‌طور اگر هنوز زمان وقت عمل نرسیده باشد و قبل از وقت عمل به اطلاق مقیّد بیاید، باز بنا بر آن مبنای مرحوم آخوند مطلق در مکان خودش محفوظ [است] و آن مقیّد موجب انصراف مطلق از اطلاق در مقام تخاطب نمی‌شود؛ بلکه مطلق در جای خودش هست و به عبارت دیگر مولا تبدل رأی پیدا کرده است. برای تقریب ذهن داریم این مطلب را می‌گوییم ولی معنا ندارد که بگوییم: مولا تبدل رأی پیدا کرده است و این غلط است؛ ولی برای تقریب ذهن این‌طور می‌گوییم و فرض را بر این می‌گذاریم که مولا تبدل رأی پیدا کرده و به واسطه تبدل در اینجا مقیّد آورده است. این مسئله بنا بر فرمایش مرحوم آخوند جای اشکالی ندارد اگر شخصی در مقام عمل اطلاع بر منوی و بر نظر مولا داشته باشد.

توضیح مسئله بنابر مبنای مرحوم شیخ

ما که این مبنا را قبول نداریم و اگر مبنای شیخ را بپذیریم که همین‌طور هم هست، مولا اگر مطلق را

بگویند و آن مقید را قبل از وقت عمل بیان کند باز در اینجا مشکلی پیدا نمی‌شود؛ به جهت اینکه هنوز وقت عمل نیامده، این مطلقِ مولا را در عالم ثبوت حمل بر مقید می‌کند؛ چون بر منویّ مولا و بر حدود تشریع اطلاع دارد و می‌داند که مولا سه روز دیگر مقید برای او را ذکر می‌کند. پس **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** اگر آمدند و از او سؤال کردند که آقا ما چه کار کنیم؟ این از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می‌تواند بگویند که پیغمبر فرمودند: این کار را انجام بدهید و این کارها را انجام ندهید؛ چون اطلاع دارد که مولا این مقید را ذکر می‌کند [اما] نمی‌تواند بگویند که پیغمبر فرمودند که این کار را انجام بدهید، این دو مطلب است!

حرمت انتساب رأی امام به صورت «قال»

انسان نمی‌تواند در مقام امانت تخطی کند و بگویند که «فرمودند» ولو اینکه نظر او را بدانند؛ یعنی انسان کلامی را از مولا نقل کند در حالی که مولا آن کلام را نگفته باشد، این حرام است؛ ولو اینکه شما بدانید نظر مولا بر این است که فرض کنید زید را در

شب جمعه اکرام کنید، شما حق ندارید بروید به آن شخص بگویید که آقای فلان فرمودند که شما زید را در شب جمعه اکرام کنید؛ چون مولا یک هم‌چنین حرفی را نزده و گفتن این حرف شرعاً حرام است؛ اما می‌توانید به او بگویید که نظر و اعتقاد مولا بر این است که زید را در لیلۃ الجمعة اکرام کنید. چطور اینکه می‌توانید بگویید که رأی مولا بر این است که زوجهٔ خود را در لیلۃ الجمعة اکرام کنید! در این شکی نیست نظر مولا بر این است!

من شنیدم که یک کسی بود ادعای ارتباط با حضرت را می‌کرد و حالا دیگر اسمش را نمی‌آوریم. آن مرتبط ادعای ارتباط با حضرت را می‌کرد و خیلی خطرانی بر این قضیه بار است و یک مسئلهٔ بسیار مهمی است. حالا حاشیه می‌رویم ولیکن حاشیهٔ مفیدی است و خارج از بحث است؛ ولی می‌توانیم بگوییم که خارج از بحث هم نیست و بسیار مسئلهٔ مهمی است. یک کسی بود این داعیهٔ ارتباط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه داشت از اینهایی بود که مدّعی ارتباط با حضرت هستند. بعد یک روزی یکی از بستگان او یک دختری را می‌خواست و او آمده

بود و گفته بود و به یک نحوه‌ای اطلاع داده بودند که خلاصه او [آن دختر را] می‌خواهد و آن شخص پیش او آمده بود یعنی ابوزوجه یا اُمّ الزوجه یا اُمّ البنت یا ابوالبنتی که یکی از بستگان نزدیک او طالب بوده، آمده بود و از این وصلت و از این ازدواج از او تقاضایی کرده و طلب کرده که از حضرت سؤال کند که آیا این ازدواج انجام بگیرد یا انجام نگیرد؟ او گفته بود که تا روز دوشنبه صبر کنید، روز دوشنبه به شما جواب می‌دهم. روز دوشنبه گفته بود که بله، حضرت موافقت فرمودند و گفتند که إن شاء الله مبارک است و انجام بشود. یک رفیقی داشت که به او گفت: آخر پدر سوخته من که می‌دانم اینها همه کلک است و بازی توست و این حرف‌ها! پس برای چه گفتی؟ گفت: معلوم است که حضرت موافقت می‌کند! حضرت با ازدواج که مخالفت نمی‌کند! موافقت می‌کند!

ببینید چه آفاتی از این اهل علم بر این مردم بار می‌شود! این شخص آمده و دارد روی خصوص مورد و مصداق سؤال می‌کند نه از روی اصل ازدواج،

اصل ازدواج را که حضرت موافق هستند،
 آخرخداشناس‌ها! شما الآن دارید خصوص مورد را
 بر گفته و رقبهٔ امام علیه‌السّلام می‌گذارید، این چه
 صورتی دارد؟! این شرعاً حرام است و هیچ جای
 شبهه‌ای ندارد. انسان نمی‌تواند نظر امام را به‌عنوان
 قول، بیان کند و بگوید که امام فرمودند و نمی‌تواند
 نظر خود را نظر امام بیان کند، شرعاً حرام است و
 بدعت است و در بعضی موارد شاید **خروج عن**
الدّین هم باشد اگر به‌عنوان عناد، اتهام، تهمت بر امام
 و افتراء باشد و احتمالاً به انکار ضرورت و
 ضروریات و اینها برمی‌گردد. لولا این جهت، اصلاً
 شرعاً حرام است و در این هیچ [شکی] نیست.

عدم حجیت درایات رواة

حالا انسان نمی‌تواند به‌عنوان قول بیان کند که
 امام «فرمودند» این «فرمودند»؛ یعنی نظر امام را
 به‌صورت یک کلام که می‌تواند حجیت داشته باشد
 [بیان کند]. برای مجتهد آنچه که حجیت دارد
 استنباط راوی نیست و استنباط راوی برای مجتهد
 حجیت ندارد که به عبارت دیگر حدسیّات
 می‌گویند؛ حدسیّات راوی و به عبارت دیگر درایت

راوی برای مجتهد حجیت ندارد! بیخود این تصور را کرده است! آنچه که برای مجتهد حجیت دارد روایت راوی و کلام صریح راوی از بیان امام است. بله، روایت را به معنا نقل کردن اشکال ندارد اما اگر راوی منظور از کلام را در اصل روایت تدخّل و سرایت بدهد [اشکال دارد].

فرض کنید که امام علیه السّلام گفتند: **فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ زَكَاةٌ** و بعد خود راوی که اَبی بصیر باشد بگوید که من از کلام امام این طور استنباط کردم که منظور ذهب و فضة مسکوک است نه ذهب و فضة غیر مسکوک. این [سخن] برای ما حجیت ندارد مگر اینکه ما از روی قرائن و شواهدی منظور و مطلوب امام علیه السّلام را متوجه بشویم.

اما اگر راوی آمد و عین کلام امام را گفت، منتها مبتدا را مؤخّر گفت یا خبر را مقدم گفت یا مراتب را پس و پیش گفت، مقدّم و مؤخر آمد نقل کرد، فرض کنید که حضرت می فرماید که **الْخُمْسُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ؛ فِي الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغُوصِ وَ الْمَغَانِمِ وَ أَرْبَاحِ التِّجَارَاتِ** و امثال ذلک، حالا این [راوی] آمد و ارباح تجارت را اول ذکر کرد، این اشکالی

ندارد نه اینکه بیاید و آن منظور و درایت خود را نقل بکند، این برای مجتهد هیچ گونه سندیتی ندارد! بله، از باب قرینه می‌تواند جزء قرائن در اینجا به حساب بیاید. این مسئله‌ای هست که نمی‌تواند [حجیتی داشته باشد]. به جهت اینکه دواعی مختلفی می‌تواند بر منظور امام علیه‌السلام مترتب باشد. فعل امام علیه‌السلام ممکن است از روی دواعی مختلفی باشد.

بحثی درباره فعل، قول و تقریر امام علیه‌السلام

تأمل در حجیت فعل امام علیه‌السلام

اینکه الآن در اصول - حالا فرض کنید بعداً هم **إن شاء الله** شاید بحثش بیاید یا نیاید، ما نمی‌دانیم حالا من در اینجا این قضیه را هم بگویم - می‌گویند: فعل امام مانند قول امام حجت است، این مسئله از نظر ما مورد تأمل است؛ چون فعل امام ممکن است از روی دواعی مختلفی باشد؛ وقتی که شخصی یک عملی را انجام می‌دهد مقام اثبات و مقام اظهار او مانند قول نیست و ممکن است منشأ این مقام اثبات

عواملی باشند که آن از انظار مکلف و انظار مخاطب مخفی باشد.

فرض کنید امام علیه‌السلام به یک نفر انفاقی کرده و وقتی که انسان نگاه کرده دیده است که او یهودی یا نصرانی است. ما ممکن است با روایتی بر بخوریم که انفاق بر یهودی و نصرانی اشکال دارد! حالا ما نمی‌دانیم این عملی را که امام علیه‌السلام در اینجا انجام داده [چه علتی داشته و] ممکن است یک دواعی‌ای داشته باشد، آن شخص ممکن است یهودیت خودش را اظهار کرده و اسلام را مخفی کرده است، این یکی از دواعی است. یکی از دواعی این است که مورد، مورد خاص و مخصّصی در اینجا باشد و مستثنی باشد و امام علیه‌السلام به خاطر اطلاع کلی بر جمیع مصالح و بر جمیع مفسد نفس‌الأمریه، اقتضاء می‌کند که در مقام اثبات و در مقام اظهار عمل و فعلی را انجام دهد، [ولی] ما نتوانیم ملاک را به دست بیاوریم؛ الا اینکه آن قدر ممارست و کثرت بر آن عمل انجام بشود تا اینکه ملاک برای انسان انجام بشود.

تفاوت قول با فعل

اما قول این طور نیست و اینکه می گویند: فعل امام مانند تقریر و کلام امام حجیت است، این طور نیست. مقام اثبات قول امام با مقام ثبوتش یکی است؛ یعنی حجیت اثبات همان مصلحت یا مفسده نفس‌الأمریه‌ای است که خود قول او را بیان می کند. امام علیه‌السلام می گوید: اگر فلان شخص را در این موقعیت مشاهده کردید، انفاق کنید، کلام ایشان دیگر مصلحت و مفسده‌ای بر نمی دارد. مورد، شخص است و اگر موضوع برای ما احراز شد در فلان موقعیت، خب بر احراز موضوع حکم هم طبعاً بار می شود و دیگر انسان نمی تواند در اینجا استثنائی بزند یا اینکه بگوید که من ملاک را به دست نیاوردم و نفهمیدم. این مقام اثبات، مقام تصریح است اما فعل امام این طور نیست و فعل امام دایرمدار مصالح و مفاسدی است که ما از آن اطلاع نداریم.

کیفیت کشف تقریر مثبت و تفاوت آن با توقف

تقریر امام همین طور است و باید ببینیم مسئله تقریر چطور است؟ اتفاقاً ما به این مسئله خیلی برمی خوریم؛ مثلاً از روایاتی که در زمان علی بن

موسی الرضا علیهما السّلام هستند که از حضرت هم خیلی نقل می کند ظاهراً سکونی است که یک روایتی هست که حضرت از او از معنای یک آیه - ظاهراً در حرمت نکاح زانیه - سؤالی می کنند و بعد او می گوید که این حرام است بعد حضرت می خندند و هیچ چیز به او نمی گویند درحالی که خود حضرت در یک روایت دیگر همین آیه حرمت نکاح زانیه را منسوخ به یک آیه دیگر می دانند.^۱ اتفاقاً از خود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت دیگری در این زمینه هست حالا بروید نگاه کنید من در ذهنم این طور هست، ولی مراجعه مجدد نکردم اما دیدم این روایت مربوط به علی بن موسی الرضا است و روایت بعدش هم باز مربوط به خود علی بن موسی

^۱ عن الحسن بن الجهم قال: قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام: "یا أبا محمد ما تقول فی رجل تزوّج نصرانیة علی مسلمة؟" قلت: جعلتُ فداک و ما قولی بین یدیک. قال: "لتقولنَّ فإنّ ذلک تعلمُ به قولی،" قلت: لا يجوزُ تزویجُ النصرانیة علی المسلمة، و لا غیر المسلمة. قال: "لم؟" قلت: لقول الله تعالى: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا آلَ مَیْمَنٍ حَتّٰی یُؤْمِنُوا﴾. قال: "فما تقولُ فی هذه الآية: ﴿وَأَلَّ مِیْمَنٌ مِّنَ آلِ مَیْمَنٍ وَآلٌ مِّنْ آلِ الَّذِینَ أُوتُوا آلٌ کَتَبَ مِنْ قَبْلِکُمْ﴾" فقلت: قوله ﴿وَلَا تَنْكِحُوا آلَ مَیْمَنٍ حَتّٰی یُؤْمِنُوا﴾ نسخت هذه الآية فتبسّم ثم سکت. «الاستبصار، ج ۳، ص ۱۷۸

الرضا است که حضرت در جای دیگر می‌فرمایند:
این عبارت منسوخ به یک آیه دیگری است یا به کلام پیغمبر است. حالا شاهد در اینجا است که ما فرض را بر این می‌گذاریم که روایت بعد، مبین نباشد و طبعاً قول و کلام حضرت حجت است. اگر ما بودیم و این روایت سکونی من باب مثال که حضرت از او سؤال می‌کند نظر تو درباره حرمت نکاح زانیه چیست؟ و او می‌گوید که این [حرام] است و ﴿... وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ این آیه را بیان می‌کند و حضرت به او می‌خندند، آیا ما می‌توانستیم به این استناد به حرمت بکنیم یا نمی‌توانستیم؟! این خنده امام و این **فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ**، آیا دلالت دارد بر اینکه امام علیه‌السلام تقریر کرده یا خواسته فعلاً مطلب را اسکات کند و به حالت چیز بگذارد و بعداً آمده من باب مثال برای او توضیح داده است، اما در آن مجلس توضیح نداده و خندیده و خوشش آمده که مثلاً حالا این شخص آمده و این آیه را از قرآن استفاده کرده است. ما اگر باشیم

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳.

ترجمه: «... و این کار بر مردان مؤمن حرام است.» (محقق)

نمی‌توانیم استفاده بکنیم اما همین روایت را دلیل بر حرمت می‌بینیم که در ادله فقهی ذکر کردند. واقعاً این عجیب است یعنی خیلی قضایا عجیب است که چطور برای انسان یک موقعیت‌هایی پیدا می‌شود و اصلاً به‌طور کلی ذهنیت انسان نسبت به استنباط از اخبار و اینها تفاوت پیدا می‌کند به یک مواردی.

من خودم موارد بسیاری از بزرگان به چشم خودم دیدم که اینها وقتی در مقابلشان یک مطلبی ذکر می‌شد رد نمی‌کردند و فقط تبسم می‌کردند تا این را در جای خود و در موقع خود محلّ تأمل و مورد تشکیک قرار بدهند. حالا نگوئید که آقا این کار در اینجا القاء در تهلکه است و این اغراء به جهل است و ممکن است که این شخص به هلاکت بیفتد؛ ما این حرف را نمی‌توانیم بزنیم چون آن شخصی که مصلحت را در سکوت می‌بیند، همان شخص خودش رعایت احوال و جوانب را دارد که به وسائلی نگذارد فردی از آنجا [به هلاکت] بیفتد چون بحث، بحث عادی نیست بلکه بحث مصاحبت با بزرگان است، افرادی که کلام و قولشان می‌تواند

برای انسان از مقام ثبوت و اثبات موقعیتی داشته باشد. بحث با اینهاست نه اینکه با یک فرد عادی که از کناردستی خودش خبر ندارد و از افکار آن کسی که در آنجاست خبر ندارد. خب ما این را به چشم خودمان دیدیم که ممکن است در بعضی از موارد مقام، مقام تبیین نباشد و مقام سکوت باشد یا اینکه فقط یک تبسمی و بعد یک اشاره‌ای باشد، حالا آن اشاره را ممکن است بعضی‌ها هم نفهمند. آن وقت چه اشکال دارد که همین قضیه در اینجا در مورد سکونی یا غیر سکونی اتفاق افتاده باشد؟! من در اینجا در خود راوی شبهه دارم.

پس آیا این خندهٔ امام را تقریر امام تلقی می‌کنیم و از آن استفاده و استنباط بکنیم؟! نه، این طور نیست. تقریر باید تقریر مثبت باشد، تقریر امام در جایی حجت و دلیل است که مثبت کلام باشد؛ یعنی ما احراز کرده باشیم. در باب اطلاق می‌گوییم که چطور ما احراز اطلاق را می‌کنیم، در باب تقریر امام هم باید تقریر امام را احراز کرده باشیم.

اتفاقاً در اینجا به مناسبت خوب است که این مسئلهٔ حاشیه را بگوییم. این را که خدمتان می‌گوییم

اینها در استنباط‌های ما خیلی مهم است! یعنی در استنباط قضیه و فتوا ندادن گتره‌ای که همین‌طوری بگوییم و روایت بخوانیم [مؤثر است]. این جلسه‌ای که برای خبرگان درست کردند و امتحانی برای خبرگان گذاشتند، می‌گویند که خیلی‌ها رد شدند! خلاصه می‌گویند که حدود صد و خورده‌ای نفر رد شدند! ما یک جایی بودیم که بعضی از این اعظم حوزه هم بودند خلاصه می‌گفتند که خیلی از اینهایی که رد شدند اینهایی هستند که از بعضی از همین مدرّسین و صاحب رساله‌های فعلی هستند و از حضرت آیه الله العظمی کذا اجازهٔ اجتهاد دارند! بعد او می‌گفت: مجازش که هیچ، مجیزش هم مجتهد نیست! آن کسی که به اینها [اجازهٔ اجتهاد داده هم مجتهد نیست] و راست هم می‌گفت! **فی المجاز و المجیز تأمل و اشکال**. راست می‌گفت، صادق بود! ما یک وقتی شنیده بودیم که شخصی از یکی از بزرگان یک حرفی را نقل کرده است، من هرچه با خودم فکر کردم دیدم این حرف از این شخص بزرگ با توجه به قرائن و شواهد و آن ذهنیتی که دارم

نمی‌تواند صحیح باشد؛ بالأخره انسان یک برداشتی دارد و شخص را یک شخص حکیمی می‌داند و افعال و اقوالش در حکمت است. مدت‌ها و بلکه ماه‌ها از این قضیه گذشت و مترصد بودم که در اطراف و جوانب این مسئله تحقیقی بکنم، تا اینکه آن شخص ناقل را یک روز [پیدا کردم] و گفتم که فلانی این مسئله‌ای را که شما از این شخص نقل کردی و به‌عنوان اینکه این مطلب مورد تأیید ایشان هم است بیان کردی، این قضیه چطور بوده است؟ برای من نقل بکن. گفتم: بله این درست است و من از ایشان یک هم‌چنین چیزی را شنیدم و نظر ایشان این بوده است. گفتم: خب قضیه چه چیزی بوده است؟ آن کلام و آن عبارت و خصوص آن کلام را شما برای ما بیان کن بالأخره ما استفاده کنیم و خیال هم نمی‌کنم این قدر هم ما گاو باشیم که هیچ چیزی نفهمیم و فقط شما بفهمی حالا بگو شاید ما هم یک استفاده‌ای بکنیم!

خلاصه شروع کرد به گفتن که بله، ما پیش ایشان این طور کردیم و آن طور کردیم و وقتی این حرف را زدیم ایشان خندیدند! اِه همین؟! **فَضَحِكَ!** اولاً که

شما گفتید که ایشان «گفتند» این یک مطلب، که گفتن و کلامی در کار نبوده است و دوماً هم ایشان تقریر کرده‌اند؛ مگر خنده تقریر است؟! گفتم که شما چند سال دارید اصول می‌خوانید و بین تقریر و توقف فرق نمی‌گذارید؟! تقریر یعنی بله صحیح است، این معنای تقریر است و خنده یعنی خندیدن حالا این خندیدن روی چه حسابی بود؟! شاید خواستند تو را سرکار بگذارند یا شاید از این اوضاعی که الحمدلله هست، خوششان آمده و خنده‌شان گرفته است؟! هزار و یک ملاک و مصلحت و داعی می‌توانیم برای این تصور بکنیم. آن وقت ببینید چه تبعات و چه عواقبی دارد؟! خیلی هست ها!

اینکه می‌گویند: انسان درست فکر بکند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: **«رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»**^۱ معنایش همین است.

نقل بکن به شخصی که آن افقه باشد و با توجه

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

به قرائن و شواهد آن مطلب را استنباط کند. بنابراین انسان نمی‌تواند آن را به‌عنوان کلام نقل بکند.

بازگشت به بحث بر اساس مبنای مرحوم

شیخ

حالا بنا بر مبنای مرحوم شیخ اگر شخصی **مِنْ**

أول الأمر کلامی را از شارع شنید و استماع کرد و

در نفس الأمر و در عالم تشریع اطلاع بر مقید داشته

باشد ولو اینکه مقید هنوز نیامده باشد، از اول اطلاقی

را منعقد نمی‌بیند تا اینکه به اطلاق عمل بکند و اگر

به اطلاق عمل کرد معاقب خواهد بود و باید به مقید

عمل کند. این نتیجه دو مبنای مرحوم شیخ و مرحوم

آخوند در اینجا است.

تلمیذ: اگر ما دیدیم معصوم علیه‌السلام آمدند و

رفتند عتبه حضرت رضا علیه‌السلام را بوسیدند و

هفت شوط هم طواف کردند، آن وقت اینها حجت

نیست؟ الآن شخص شک دارد که اصلاً عتبه بوسیدن

اشکال دارد یا نه و نمی‌داند که اصلاً طواف کردن

اشکال دارد یا نه؟ فقط می‌بیند که امام این کار را

کردند آیا نفس این رجحان را به دست نمی‌آورد؟

استاد: خب، چرا، ببینید وقتی که امام یا یک

شخص بزرگی این کار را انجام بدهد چون این عمل را در ملاء عام انجام می‌دهد به همان مسئله‌ای که ما در باب احراز اطلاق می‌خواهیم بیان کنیم اشاره به همین مطلبی است که شما می‌فرمایید. در مقام اطلاق نتیجه‌ای که ما می‌خواهیم بگیریم از اطلاقی که ما داریم درست می‌کنیم تا اطلاقی که قوم می‌خواهند درست بکنند، [مطلب] این است که در مقام اطلاق اگر آمدیم و تمام جوانبی را که ممکن است براساس آن اغراض و آن دواعی آمده باشد...، فرض کنید که مولا این مطلق را بیان کرده ما آن اغراض و دواعی را همه بررسی و تأمل کنیم و ببینیم بر آن اساس نبوده است، خب از یک طرف مولا آمده این را به‌نحو مطلق بیان کرده است و ما در اینجا براساس قرائن و شواهد... حالا آن مطلبی را که مرحوم آخوند می‌فرمایند که در خارج به‌واسطه شیاع یا به‌واسطه کثرت **منصرفٌ إلیه** داشته باشد آن را هم حتی نداشته باشیم و یک فرد متیقّن را داشته باشیم، اما اگر آمدیم دیدیم مورد موردی است که فرد متیقّن و فرد غیر متیقّن در اصل ملاک تفاوتی

ندارند، یک وقت فرد متیقّن به لحاظ **خصوصیه** فیه، **خصوصیه زائده** این ملاک ممکن است پیدا کند مانند **اعتق رقبه**. اگر شارع نمی‌گفت **اعتق رقبه مؤمنه** و ما بودیم و این **اعتق رقبه** - این چیزی را که من بعداً می‌خواستم بگویم حالا اجمالش را الآن با این جواب اشکال شما مطرح می‌کنم - خب مؤمنه را که ذکر نکرده است؛ اما در مقام امثال می‌آییم بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که آیا ممکن است یک خصوصیتی داشته باشد در این ایمان که به واسطه آن ایمان شارع آمده **اعتق رقبه** گفته است؛ اما ممکن است یک مصالحی در نظر شارع بوده و شارع به خاطر آن مصالح نخواسته به مؤمنه تصریح کند و نخواسته آن دل آن رقبه غیر مؤمنه را بشکند و نخواسته کسر قلب آن رقبه غیر مؤمنه را بکند اما منظور شارع همان رقبه مؤمنه است؛ اگر ما آمدیم و یک خصوصیتی را در مؤمنه دیدیم که به واسطه آن احتمال می‌دهیم از نقطه نظر عقلی که نظر شارع بر فرد متیقّن از رقبه مؤمنه و غیر مؤمنه است، این احتمال منجز است؛ یعنی این احتمال می‌آید موجب می‌شود که ما اطلاق را در اینجا حمل بر مقید کنیم

که آن مؤمنه باشد و آن اولاً **نفسُ الایمان** است که خود آن **نفسُ الایمان** می‌تواند از یک جهت یک غرض عقلائی بر تحریر رقبه باشد و جهت دوم تشویق رقبه غیر مؤمنه به ایمان است که وقتی او نگاه کند و ببیند که مسلمان‌ها می‌آیند و رقبه مؤمنه را آزاد می‌کنند، او هم تشویق پیدا کند و مؤمن شود تا اینکه مورد تحریر این رقبه قرار بگیرد. با توجه به این جوانب اگر باشد، ما نمی‌توانیم بگوییم که اطلاق در اینجا منعقد است بلکه باید بر رقبه مؤمنه حمل بکنیم. با توجه به این جوانب اگر باشد، ما نمی‌توانیم بگوییم که اطلاق در اینجا منعقد است؛ بلکه باید بر رقبه مؤمنه حمل بکنیم.

حالا اگر شارع بیايد در جلوی جمع - حالا شارع نه - یک عملی را انجام بدهد با توجه به اینکه زمینه برای تبیین و زمینه برای اظهار دیگر وجود نداشته باشد مثلاً شارع بیايد عتبه را ببوسد و برود، با فرض اینکه ممکن است بر این تقبیل عتبه اشکالاتی مترتب بشود و بگویند که چرا این کار را کرد و خودش نیاید توضیح بدهد و بگوید که برای چه این کار را کردم

یا مثلاً بیاید هفت شوط دور ضریح طواف بکند و این را می‌فهمد که مردم دارند می‌بینند و ممکن است برای مردم شبهه پیدا بشود؛ آیا این یک خصوصیتی دارد یا ندارد؟ این قرائنی - نه صرف یک بار - که متعاقب با این فعل ولیّ است یا متعاقب بر فعل امام علیه‌السّلام است این قرائن منجّز می‌شود برای اینکه فعل امام هم مانند کلام امام در این حجت بشود. اما اگر نه من باب مثال یک کسی دید امام یک جایی مثلاً یک کاری را انجام داده است، بدون اینکه در مقام بروز و ظهور باشد و بدون اینکه در مقام چیز باشد این نمی‌تواند عمل بکند مگر اینکه به این ملاک برسد لذا جای سؤال است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد